

به هرحال استراتژی‌های مربوط به خاورمیانه و خلیج فارس با یکدیگر پیوند داشته و خواهد داشت و به همین سبب است که غالب کشورهای بزرگ و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا مایلند در این منطقه حساس نقش اساسی و فعال داشته باشند.^۲

درک سیاست آمریکا در منطقه، مستلزم بررسی و شناخت کامل ماهیت این سیاست و تئوری‌های مربوط به آن در چارچوب روابط منطقه‌ای و بین‌المللی واشینگتن می‌باشد. چگونه ممکن است بدون در نظر گرفتن عوامل و واقعیت‌هایی چون پان عربیسم عراقی، انقلاب اسلامی ایران، اسلام‌گرایی فزاینده در منطقه یا تهاجم عراق به کویت، یعنی واقعیت‌هایی که واشینگتن در برابر آنها یا در مقام پاسخگویی و توجیه برآمده یا دست به اقدام حاد زده است، در مورد دکترین نیکسون یا «مهار دوگانه» اظهار نظر کرد؟ طبیعی است که تجزیه و تحلیل کامل و جامع و مانع از همه رویدادها و تحولات منطقه عملی نخواهد بود، اما می‌توان با شناخت عوامل ضروری و تجزیه و تحلیل پاره‌ای از حوادث مهم منطقه به درک بیشتری رسید.

فصل اول

واقعیت بازی‌های واشینگتن

واقعیت این است که واشینگتن تاریخ خاورمیانه را تحریر نمی‌کند، بلکه بازیگر مهمی است که می‌کوشد در چارچوب توانایی و امکانات خود و در جهت اهداف و مقاصدی که دارد در منطقه اعمال نفوذ کند. البته بازی‌های سیاسی آمریکا، بدون تجزیه و تحلیل شگردهای سیاسی کشورهای منطقه و پیامد رویدادها و تحولات که خواه ناخواه در سیاست‌گذاری و طرح‌ریزی‌های سیاسی واشینگتن مؤثر است، مقدور نمی‌باشد. در این خصوص، توجه بیشتر بر کشورهای ایران، عراق و اسرائیل متمرکز می‌گردد، یعنی سه کشوری که در محدوده امکانات و مقدرات خود نقشی اساسی و کلیدی در منطقه بازی می‌کنند و در نتیجه واشینگتن ناگزیر از موضع‌گیری در قبال آنهاست. به این ترتیب، درک مفهوم و واقعیت بازی‌های سیاسی واشینگتن مستلزم مطالعه‌ای دوجانبه است: نخست، تجزیه و تحلیل واقعیت‌های مسلم در خاورمیانه که به موضع‌گیری کنونی دول منطقه انجامیده است؛ دوم، بررسی و تحلیل سیاست ایالات متحده بویژه پس از آخرین بحران خلیج فارس که نه تنها بسیاری معادلات را برهم زده بلکه جنبشی در منطقه پدید آورده که در نتیجه آن برای نخستین بار آمریکا تنها یک تاز میدان سیاست منطقه برای نیل به هدف‌های خاص خود شناخته می‌شود.

جایگاهی عوامل و بازیگران منطقه‌ای

خاورمیانه اصولاً حوزه و میدان برخورد و ارتباط اعراب و اسرائیل به‌شمار می‌رود؛ جایی که ایران بعنوان سومین بازیگر منطقه، واجد روابط و خصوصیات ویژه‌ایست: نخست آنکه کشوری است غیر عرب، دوم آنکه کشوری است اسلامی.

به این ترتیب بازی سه‌بُعدی میان اعراب، اسرائیلی‌ها و ایرانیان، مبنای اصلی و استراتژیک تمامی رویدادها و تحولات منطقه محسوب می‌شود و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی واشینگتن مؤثر است.

۱- قطب اسرائیلی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای:

تجزیه و تحلیل اهداف امنیتی اسرائیل در شرق از آن‌رو اهمیت دارد که نه فقط ایران و عراق را مورد نظر دارد، بلکه نتایج آن مستقیماً بر ثبات منطقه و بالنتیجه بر برنامه‌ریزی سیاسی آمریکا اثر می‌گذارد.

الف - اهداف اسرائیل و عراق

روابط اسرائیل و عراق همیشه با تنش توأم بوده است. از دیدگاه اسرائیلی‌ها، عراق همواره از بزرگترین خطرات برای اسرائیل به‌شمار

ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس

□□ نوشته: دکتر علی لاهوتی

از دانشکده حقوق دانشگاه نیس - فرانسه

■ ترجمه: دکتر هوشنگ لاهوتی

بازی استراتژیک ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا پس از دومین جنگ خلیج فارس (بحران کویت) طی سخنانی از شبکه تلویزیونی ABC صریحاً اعلام داشت «از آنجا که خطر بزرگی دولت اسرائیل را تهدید می‌کند، سخت در تلاشیم که آن را از این گرفتاری نجات دهیم و درامان نگهداریم.»^۱

به این ترتیب اسرائیل را باید بزرگترین برنده جنگ خلیج فارس محسوب داشت، زیرا خنثی‌سازی قدرت عراق در واقع مکمل بی‌طرف ساختن مصر دشمن دیرینه اسرائیل بود که حدود ده سال پیش از آن در پی موافقتنامه کمپ دیوید صورت گرفت و امنیت استراتژیک دولت یهود را در برابر خطرات و تهدیدات اساسی از سمت شرق نیز تضمین کرد. بنابراین، نقش فعال واشینگتن در خلیج فارس، نتیجه مستقیم اولویت‌های سیاسی آمریکا در صحنه خاورمیانه بوده و در نتیجه مسائل خاورمیانه و خلیج فارس را نمی‌توان بدون رابطه نزدیک با هم در نظر گرفت. همچنین، وقتی در ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۴ ساختمان پناهندگان یهودی در بوئنوس آیروس در آرژانتین بر اثر انفجار بمب فرو ریخت و ۹۸ کشته برجای گذاشت، اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل ایران را متهم ساخت و گفت: «این، فرآیند صلح خاورمیانه است که هدف دشمنان بوده» و بعد شتابزده افزود «بنابراین باید در قبال مسئولین این حادثه، واکنش بین‌المللی نشان داده شود.» کاملاً آشکار است که این گونه استدلال‌ها و استنتاج‌ها می‌تواند بهانه خوبی برای عملیات نظامی بر ضد ایران ایجاد کند و در واقع از دیدگاه آمریکا و اسرائیل، توجیه‌کننده و بیانگر ضرورت طرح «مهار دوگانه» و سیاست امنیت یک قطبی در منطقه باشد.

چنین به نظر می‌رسد که جریان کنش و واکنش‌ها برعکس شده، یعنی از این پس حوادث و اتفاقات خاورمیانه است که می‌تواند بر حوزه خلیج فارس اثر گذارد؛ چرا که در زمان جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بودند که تصمیم به تحریم نفتی غرب گرفتند و در نتیجه بهای نفت به چهار برابر افزایش یافت.

می‌رفته و به همین علت از دیرباز تضعیف عراق هدف اصلی اسرائیل بوده است.

ریشه‌های این خصومت عمیق را باید در همکاری و تشریک مساعی انگلیسی-صهیونیستی برای نابود کردن فلسطین جستجو نمود. در ابتدا تعهد عراق در مورد مسئله فلسطین بسیار جدی و مهم بود، به این معنی که آن کشور تمام مهاجران پس از نخستین شورش فلسطینی‌ها را که در بین سال‌های ۱۹۳۶-۳۹ صورت گرفت، بویژه حاج امین الحسینی، مفتی اعظم بیت المقدس را در خاک خود پذیرا شد. بعلاوه، عراق تنها کشور از پنج کشور عربی منطقه بود که بلافاصله بعد از اعلام ایجاد دولت اسرائیل، یعنی از فردای انتشار اعلامیه تأسیس کشور یهود، در صدد حمله و یورش به آن دولت نوپا و اعزام نیروی ده هزار نفری برآمد^۲ و از امضاء قرارداد آتش بس خودداری ورزید. از آن پس نیز حوادثی روی داد که یکسره در جهت تثبیت و استحکام این حالت بحرانی و پرتنش پیش رفت و خصیصه بارز آن، حالت مقاومت منفی و پرهیز از هرگونه اقدام حاد از جانب دو کشور در قبال یکدیگر بود. در سال ۱۹۴۹، حزب بعث در عراق تأسیس شد که هدف اصلی آن بزرگداشت «پان عربیسم» غیر مذهبی و استقرار نظام سوسیال-دموکراسی در عراق بود. سوءظن و بدگمانی نسبت به بیگانگان، و پیچیدگی سازمانی، فعالیت‌های پنهانی و زیرزمینی و مخالفت با اسرائیل از ویژگی‌های این حزب به شمار می‌رود.

مخالفت عراق با اسرائیل در سالهای اولیه دهه ۱۹۵۰ به اوج خود رسید. در واقع بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۱، بیش از یکصد و بیست هزار یهودی عراقی، یعنی در عمل کل یهودیان ساکن عراق، به مدد اقدامات و ابتکارات «موساد»^۳ خاک عراق را ترک کردند. اتهام این جماعت که طی سالیان دراز در این سرزمین می‌زیستند، خیانت به آرمان‌های ملی عراق عنوان شد. این مهاجرت گسترده بخصوص شکاف عظیمی در ساختار اقتصادی عراق ایجاد کرد زیرا این کشور را از حمایت جوامع بین‌المللی یهودی محروم ساخت. ولی بدون تردید نقطه اوج بحران در روابط دو کشور از آغاز دوره درازمدت فعالیت اسرائیل برضد عراق را باید سال ۱۹۵۸ دانست؛ سالی که رژیم سلطنتی مورد حمایت انگلستان در عراق توسط عبدالکریم قاسم سرنگون گردید. از آن پس عراق به صورت خطر بالقوه و دشمن سرسخت و مستقیم اسرائیل درآمد؛ مضافاً آنکه دیگر انگلستان نمی‌توانست نقش تعدیل کننده را در تدریج‌های عراق بازی کند. و به این ترتیب شرق اسرائیل بعنوان کانون خطری حاد برای اسرائیل شناخته شد. اسرائیل نیز متقابلاً با حمایت بیشتر از اقلیت کرد که از زمان ایجاد کشور عراق در سال ۱۹۲۲ پس از تجزیه امپراتوری عثمانی، خواهان برقراری حکومت خودمختار در شمال این کشور بودند، در صدد دفع خطر و تضعیف عراقی برآمد. به این معنی که محرمانه اسلحه و تجهیزات در اختیار جدهائی طلبان کرد عراقی قرار می‌داد و نظامیان کرد در خاک اسرائیل و پایگاههای نظامی آن کشور تعلیمات نظامی می‌دیدند. اسرائیل همچنین یکی از بهترین و زبده ترین نظامیان خود به نام رافائل ایتان^۴ را برای آموزش و سازماندهی کردها به شمال این کشور گسیل داشت. به گفته پاتریک سیل یکی از کارشناسان برجسته مسائل منطقه «در اواسط سال ۱۹۶۰ اسرائیل یکی از حامیان اصلی شورش کردها محسوب می‌شد»^۵

بنا بر این می‌توان گفت که اسرائیل از آغاز دهه ۱۹۵۰ عراق را نیز در کنار مصر و سوریه بعنوان مخالفان مهم و اصلی خود به شمار می‌آورد و در طرح سیاسی خود معروف به «استراتژی جامع» مبتنی بر افزایش هرچه بیشتر قدرت دولت یهود و تضعیف هرچه شدیدتر دولتهای عرب، سه کشور عراق، سوریه و مصر را هدف اساسی خود می‌دانست. در تعقیب همین سیاست بود که دولت اسرائیل در قلب کشورهای عربی، از گروههای خاصی چون کردهای عراقی، مارونی‌های لبنانی و سلطنت طلبان یمنی پشتیبانی می‌کرد. به این ترتیب اسرائیل آماده حمایت از تمامی اقلیت‌ها در منطقه، خواه غیر عرب یا غیر مسلمان بود.^۶ در این چارچوب بود که اسرائیل در صدد برقراری

روابط دوستانه با کشورهای غیر عرب در منطقه همچون، اتیوپی، ترکیه و بخصوص ایران برآمد که روابطش با ایران بیش از حد انتظار قرین موفقیت گردید.

ب - اهداف اسرائیل و ایران

روابط ایران و اسرائیل تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ دوستانه بود. تهران از سال ۱۹۵۰ دولت اسرائیل را به صورت «دو فاکتو» شناخت ولی عملاً روابط دو کشور فراتر از آن و بسیار صمیمانه بود. اهداف استراتژیک دو کشور را در واقع می‌توان چنین خلاصه کرد که اسرائیل در قبال دریافت نفت و تضمین جریان مداوم آن از ایران، نه تنها از لحاظ اطلاعات و تعلیمات نظامی و آموزش کاربرد سلاح‌های جدید ایران را یاری می‌رساند، بلکه روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی ایران و آمریکا را از هر جهت مورد تأیید قرار می‌داد.^۸

در زمینه تسلیحات نظامی، روابط دو کشور چنان تنگاتنگ بود که سیل اسلحه به سوی ایران جریان داشت به گونه‌ای که در اواسط دهه ۱۹۷۰ قرار شد اسرائیل تعدادی موشک زمین به هوا با قدرت حمل کلاهک هسته‌ای به ایران بدهد و دولت ایران در مقابل معادل یک میلیارد دلار نفت در اختیار اسرائیل قرار دهد. این موشک‌ها می‌بایست در سال ۱۹۷۹ به ایران تحویل داده شود ولی این برنامه با وقوع انقلاب اسلامی منتفی گردید.

به این ترتیب، از نظر استراتژیک، وجه مشترک اهداف ایران و اسرائیل ایستادگی در برابر اعراب و محدود کردن قدرت عراق بود. در نتیجه، این دیدگاه مشترک در ایجاد واکنش‌های حاد کشور اخیرالذکر در بازی‌های استراتژیک خاورمیانه نقش بسیار مهمی بازی می‌کرد، به این معنی که عراق نیز متقابلاً دو هدف اساسی را در سیاست خارجی و منطقه‌ای خود مدنظر داشت: نخست بیت المقدس که حساسیت و عکس‌العمل تند اسرائیل را برمی‌انگیخت و دوم خلیج فارس که به نوبه خود به حساسیت و واکنش‌های ایران دامن می‌زد. اما واقعیت این بود که هرگاه عراق بریکی از این هدفها تأکید بیشتری می‌ورزید و آن را بر دیگری ترجیح می‌داد، عملاً ناگزیر از رها کردن دیگری می‌شد. گفتنی است که برپایه همین استدلال، دو جنگ خلیج فارس (ایران - عراق و عراق - کویت) بیشترین فایده سیاسی را نصیب اسرائیل گرداند.^۹ و باز به همین دلیل می‌توان فهمید که چرا اختلافات دمشق و بغداد بالا گرفت و چرا سوریه همیشه عراق را از بابت جاه طلبی‌هایش نسبت به خلیج فارس مورد سرزنش قرار می‌داد. سوریه معتقد بود که این امر موجب نفاق و تفرقه میان اعراب می‌شود و آنها را از هدف اصلی که آزادی فلسطین است دور می‌سازد. مضافاً این که بغداد با جاه طلبی و بلندپروازی در پی کسب مقام رهبری دنیای عرب بود و سوریه را در این زمینه رقیب بلامنازع خود می‌پنداشت. سوریه نیز چنین می‌اندیشید. باز به همین دلیل بود که وقتی در ژوئیه ۱۹۶۸ حزب بعث قدرت را در بغداد به دست گرفت، برخلاف برآورد و پیش‌بینی‌های تهران، تل‌آویو و واشینگتن که این رویداد را عاملی در نزدیکی سوریه و عراق می‌دانستند، نه تنها چنین نشد، که اختلاف دمشق و بغداد عمیق‌تر، ریشه‌دارتر و طولانی‌تر گردید.^{۱۰}

پس از آن که انگلستان نیروهای نظامی خود را در سال ۱۹۷۰ از شرق کانال سوئز فراخواند، کانون بحران از کرانه‌های غربی به ساحل شرقی عراق، یعنی میان بغداد و تهران منتقل شد و به این ترتیب بود که بهانه مناسبی به دست آمریکا افتاد تا عملاً تئوری‌های منطقه‌ای خود را به مرحله آزمایش بگذارد یا به تعبیری در بازی‌های سیاسی خاورمیانه نقش اول و اساسی را به عهده گیرد. با پدید آمدن خلأ قدرت در خلیج فارس ناشی از خروج انگلستان از منطقه، ایران در آوریل (۱۳۴۸) ۱۹۶۹ یعنی قریب یک سال پس از قدرت یافتن حزب بعث عراق، قرارداد دوجانبه ایران - عراق در مورد شط العرب منعقد در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۵) را رسماً ملغی اعلام کرد و پی‌آمد آن قطع رابطه سیاسی ایران و عراق در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) بود. یک سال پس از این واقعه یعنی در سال ۱۹۷۲، عراق عهدنامه مودت و همکاری

رادار گرفته تا میرزهای F1 و F1-CR و سوپر اتان دارد.^{۱۶} بعلاوه، جهت گیری سیاسی تازه عراق، سبب تقویت روابط و مبادلات تجاری - بازرگانی این کشور با کشورهای غربی به ویژه فرانسه، ایتالیا و آلمان غربی گردید بطوری که در سال ۱۹۷۸، ۷۸ درصد مبادلات تجاری عراق با سه کشور مزبور بود.^{۱۷} این اتحاد جدید بویژه پس از شوک نفتی سال ۱۹۷۳ یا افزایش ناگهانی قیمت نفت، برای عراق بسیار مغتنم بود زیرا توانست با استفاده از امکانات مادی، سیاسی و نظامی، اهداف سابق خود یعنی رهبری دنیای عرب و نیز دست اندازی و تحریکات در منطقه خلیج فارس را پی گیری کند؛ اهدافی که خطر بالقوه ای برای امنیت اسرائیل به شمار می رفت.

دو حادثه مهم در منطقه سبب شد که عراق نیل به اهداف دوگانه فوق الذکر را ممکن الحصول بداند: نخست اخراج مصر (رقیب همیشگی عراق در رهبری اعراب) از اتحادیه عرب بخاطر امضای قراردادهای کمپ دیوید و سازش با اسرائیل در سال ۱۹۷۹؛ و دوم که بسی مهمتر از اولی بود، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که ساختار استراتژی نظامی - سیاسی آمریکا را در منطقه خلیج فارس یکسره درهم ریخت، بطوری که پس از این انقلاب نه تنها ایالات متحده، بلکه کشورهای عراق و اسرائیل ناگزیر از تجدیدنظر عمیق در سیاست های خود در خاورمیانه شدند.

در مراحل اولیه انقلاب اسلامی، سیاست آمریکا در منطقه به علت گروگان گیری دیپلمات های آمریکائی در تهران بکلی فلج گردید. تنها پس از گذشت یک سال از این واقعه یعنی در سال ۱۹۸۰ بود که کارتر رئیس جمهور آمریکا سیاست تازه آن کشور در خلیج فارس را بر مبنای تعهد آمریکا نسبت به دفاع از منابع نفت و تأمین آزادی کشتیرانی در منطقه اعلام داشت و پس از وی ریگان بر آن مهر تأیید گذارد.^{۱۸}

اما واقعیت این بود که حکومت کارتر و نخستین کابینه ریگان نیز هنوز نتوانسته بودند خود را با تغییرات بنیادین و شرایط جدیدی که ناشی از انقلاب اسلامی ایران بود وفق دهند و همین امر سبب شد که آمریکا تا مدت زمانی در قبال ایران و عراق سیاست روشن و مشخصی نداشته باشد. مضافاً آنکه حوادث تازه ای در راه بود. در هفدهم سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور ۱۳۵۹)، پس از چند ماه تنش و بحران در روابط ایران و عراق، بویژه در مرزهای میان دو کشور، صدام حسین رسماً طی یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی در بغداد، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کرد، یعنی آن را بطور یکجانبه باطل اعلام نمود! پنج روز بعد، نیروهای عراق حمله گسترده ای را آغاز و به خاک ایران تجاوز کردند. رهبر عراق بر این خیال و پندار بود که با توجه به آشفتگی اوضاع ناشی از انقلاب اسلامی، تصفیه های دامنه دار در ارتش ایران و نیز وجود مسئله گروگان گیری آمریکائیان، آمادگی نظامی ایران بسیار کم و لذا تسخیر خاک ایران امری ساده است. اما سرنوشت و تقدیر چیز دیگری بود و تاریخ به گونه ای دیگر ورق خورد.

سوریه جزء معدود کشورهایی بود که بلافاصله واکنش تندی از خود نشان داد. حافظ اسد اعلام داشت «عراق با این کار مرتکب خطا شده و دشمن را اشتباه گرفته و منابع انسانی و مالی اعراب را بیهوده به هدر می دهد، زیرا جنگ واقعی باید در فلسطین روی می داد.»^{۱۹} صدام این اظهار نظر حافظ اسد را با قطع رابطه سیاسی عراق و سوریه در اکتبر ۱۹۸۰ پاسخ داد و در نتیجه از آن پس سوریه به صورت تنها کشور عرب حامی ایران در طول جنگ هشت ساله درآمد.

ب - نخستین هشدارها برای بغداد

جنگ ایران و عراق، منطقه خلیج فارس را وارد دوره ای از ناامنی و بحران ساخت که هنوز ادامه دارد. اسرائیل، برخلاف دوست و متحد وفادار خود آمریکا، خیلی زود خود را با تحولات تازه تطبیق داد و هدفهایش را در منطقه خلیج فارس با جدیت پی گیری کرد. لذا در هفتم ژوئن ۱۹۸۱ جنگنده بمب افکن های اسرائیلی مرکز اتمی عراق در بغداد را که با عنوان «اسیراک»

با اتحاد شوروی را به امضاء رساند و همین امر ایالات متحده آمریکا را به واکنشی عملی واداشت، به این معنی که ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا، در رأس گروه بلندپایه ای از جمله هنری کیسینجر مشاور در امور امنیت ملی روانه تهران و ملاقات با شاه گردید. در پی آن، ایالات متحده با فروش جنگ افزارهای پیشرفته به ارتش ایران به ارزش ۲۰ میلیارد دلار موافقت کرد و مقرر شد در ظرف شش سال بعد همچنان نسبت به تقویت بنیه نظامی ایران در برابر عراق اقدام شود.^{۲۰}

در همین زمینه مذاکرات محرمانه ای نیز از جمله در خصوص تقویت شورش کردهای عراق به منظور تضعیف دولت بغداد به عمل آمد و مقرر شد ظرف مدت سه سال، ۱۶ میلیون دلار از جانب «سیا» در اختیار سران شورشی گرد قرار داده شود. دولت اسرائیل نه تنها در جریان قراردادهای خود موافقت خود را اعلام کرد بلکه تسهیلات لازم در اجرای این طرح را نیز فراهم ساخت.^{۲۱}

هنری کیسینجر بعدها ضمن خاطرات خود نوشت: «دوست و متحد ما ایران، اکنون، دلواپسی و درگیری برای نیروهای عراقی در مرزهای شرقی خود و به دور از سوریه، فراهم نموده است»^{۲۲} و به این ترتیب، عراق با درگیر شدن در سرکوب شورشیان کرد در داخل خاک خود و نگرانی از جانب ایران دیگر نه می توانست و نه فرصت همکاری با سوریه را بر ضد اسرائیل پیدا می کرد. اما واقعاً توان عراق تا چه حد بود؟

۲- نقش عراق در ژئوپلیتیک منطقه

موضع گیری های عراق در بازی های سیاسی، در حقیقت مبنای برنامه های سیاسی متحدان عراق و نیز آمریکا در منطقه بود.

الف - به قدرت رسیدن صدام حسین در بغداد

پس از مذاکرات دو روزه شاه با صدام حسین در الجزیره در ششم مارس ۱۹۷۵، که منجر، به عقد قرارداد معروف الجزایر گردید و به اختلافات دیرینه مرزی دو کشور بر سر شرط العرب به نفع ایران پایان داد، شطرنج سیاسی منطقه بکلی درهم ریخت.^{۲۳} ایران در قبال امتیازی که در این قرارداد به دست آورد، از حمایت کردهای شورشی عراق دست برداشت و متعاقباً کلیه کمک های خارجی از جانب اسرائیل و آمریکا و بریتانیا به کردها قطع گردید.

نتایج این توافق برای منطقه فوق العاده جالب توجه بود: از یک سو، ایران به صورت قدرت مهم (و به تعبیر غربی ها، ژاندارم) در خلیج فارس درآمد؛ از سوی دیگر، عراق از شر شورش کردها در داخل خلاص شد و هم خطری که از جانب ایران احساس می کرد از میان رفت. در نتیجه روابط دو کشور به صورت عادی درآمد. اما روابط عراق و آمریکا که از زمان جنگ اعراب و اسرائیل قطع شده بود برقرار نگردید. نکته جالب توجه آن که عراق تمایل چندانی نیز به برقراری مجدد رابطه سیاسی با آمریکا نشان نمی داد، زیرا از دید عراق، تا زمانی که سیاست خارجی آمریکا زیر نظر کیسینجر که جانب ایران را نگی می داشت اداره می شد و کمک های نظامی آمریکا به ایران چریان داشت، برقراری ارتباط با آمریکا چندان به صلاح و صرفه نبود؛ مضافاً آن که گروه مستشاری نظامی آمریکا در ایران از تعداد و اهمیت ویژه ای برخوردار بود.^{۲۴} معذالک گفتنی است که یکی از اثرات قرارداد ۱۹۷۵ آن بود که عراق موضع خود را در قبال متحدانش تغییر داد، یعنی رفته رفته خود را از مسکو (شرق) دور ساخت و درصدد یافتن متحدی در غرب برآمد و فرانسه را برگزید که از آن پس به جای شوروی عراق را از لحاظ تجهیزات نظامی تغذیه کرد (نزدیکی عراق و فرانسه را غالباً ناشی از روابط دوستانه ژاک شیراک و صدام حسین دانسته اند). نزدیکی عراق به فرانسه و میزان خرید اسلحه از آن کشور در جنگ عراق - ایران به اوج خود رسید. در سالهای اولیه جنگ فرانسه بزرگترین کشور تأمین کننده نیازهای تسلیحاتی عراق، از سلاح های فوق العاده مدرن و پیشرفته مانند اگزوست و موشک های AS-۳۰ مجهز به

گرماگرم جنگ خلیج فارس به مقام نخست وزیری رسید) با جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا در تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۸۸، وزیر خارجه آمریکا رسماً طی سخنانی عراق را به کاربرد بمب شیمیایی بر ضد کردهای عراق در ماه اوت همان سال متهم کرد و این عمل را مورد انتقاد و حمله قرار داد. این سخنان در حالی ایراد می شد که همزمان شایعاتی مبنی بر اینکه عراق در مراحل پایانی جنگ ایران و عراق، در حلقه از سلاح های شیمیایی استفاده کرده است، جریان داشت. انتخاب چنین زمانی برای وارد آوردن چنان اتهامی، بسیار شگفت انگیز بود، به گونه ای که سعدون حمادی نیز بهت زده شده چند روز بعد اعلام داشت «من هنوز هم به علت و ماهیت چنین اتهامی و قصد واقعی آمریکا پی نبرده ام، بخصوص آنکه چرا این زمان را انتخاب کرده است. فقط می توانم بگویم هیچ منظوری جز تنبیه کردن عراق آنهم در حالی که از جنگ با ایران بیروز بیرون آمده در میان نبوده است.»^{۲۵}

برای این اقدام آمریکا، دو دلیل می توان ارائه کرد: نخست آن که جورج شولتز نیز مانند هنری کیسینجر، اصولاً و باطناً نسبت به اسرائیل کشش و تمایلات شدیدی داشته؛ دوم آن که بسیاری از کشورهای منطقه بویژه اسرائیل دوست و متحد آمریکا، از قدرت نظامی عراق با يك میلیون سرباز آماده خدمت و تا دندان مسلح به سلاح های شیمیایی و موشک های دوربرد و میان برد که به نظر آنها امنیت منطقه را به مخاطره می افکند، سخت نگران و بیمناک بوده اند.^{۲۶}

از لحاظ استراتژیک، مهمترین نتیجه گیری اصولی از این استدلال آن بود که: اسرائیل خود را برای جلوگیری از حمله ناگهانی عراق آماده می کند.^{۲۷} در این زمینه پیرسالینجر موضوع را به خوبی تشریح کرده است: «عراق در حالی از جنگ با ایران فارغ می شد که از حمایت و کمک های گسترده اقتصادی - نظامی غرب بهره مند بود و آمریکا نیز بر این تصور بود که يك عراق قوی عامل ثبات منطقه خواهد بود.»^{۲۸} اشتباه چنین محاسبه ای بعدها به اثبات رسید و اسرائیل دریافت که دشمن دیرینه اش عراق نیز روابط نزدیکی با دوستان و متحدان غربی اسرائیل بویژه آمریکا برقرار ساخته و از همه گونه پشتیبانی های مالی - نظامی آنها استفاده می کند. لذا به احتمال زیاد اسرائیل بود که آمریکا را هشیار کرد که عراق تا دندان مسلح نه تنها عامل ثبات نخواهد بود، بلکه برعکس ثبات و امنیت منطقه را به مخاطره می اندازد. چنین بود که آمریکا قانع شد موضع خود را تغییر دهد و عراق را هدف بگیرد. کمتر از ۲۴ ساعت پس از سخنان جورج بوش در حمله به عراق، سنای آمریکا تدابیر شدیدی بر ضد عراق اتخاذ کرد. کلیر بن پل^{۲۹} رئیس کمیته روابط خارجی سنا در همین زمینه اعلام داشت: «اتخاذ چنین تصمیمات حادی بر ضد يك کشور ظرف سال های اخیر بی سابقه بوده است.»^{۳۰} البته پیشنهاد های مطرح شده در سنای آمریکا که ناشی از جهت گیری خصمانه سنا نسبت به عراق بود هرگز به صورت قانون در نیامد و تنها به سردی روابط دو کشور انجامید.^{۳۱}

در یازدهم سپتامبر همان سال، صد و پنجاه هزار نفر عراقی در برابر سفارت آمریکا در بغداد دست به تظاهرات زدند^{۳۲} و متعاقب آن دولت عراق يك دیپلمات آمریکائی را بعنوان عنصر نامطلوب از عراق اخراج کرد. ایالات متحده نیز بعنوان عمل متقابل، يك دیپلمات عراقی را از آمریکا طرد نمود. تفاهم دوستی میان دو کشور جای خود را به سردی و سوءظن سپرد، هر چند جورج بوش از تدریجی های سناتورهای آمریکائی نسبت به حکومت صدام حسین جلوگیری و آنها را تعدیل می کرد.^{۳۳}

دیدگاه بغداد

از این زمان به بعد رفته رفته در محافل رسمی و غیر رسمی بغداد این شایعه قوت گرفت که يك توطئه جهانی به رهبری ایالات متحده و همدستی

مظهر پیشرفت تکنولوژی نظامی عراق از چشم اعراب بود، درهم کوبیدند. بغداد نیز در پاسخ به این اقدام، حمایت رسمی و علنی خود را از گروه های شبه نظامی فلسطینی (که در غرب به گروه های تروریستی شهرت دارند) از جمله سازمان پانزدهم مه زیر نظر ابوالبراهیم و گروه ابونضال اعلام داشت.^{۳۴} اما برخلاف تصور صدام، اسرائیل در باطن از این واکنش چندان ناراضی نبود، زیرا این کار از دید اسرائیل و غرب، موجب بی اعتباری رژیم بغداد در نظر جهانیان و آمیخته شدن نام آن به «تروریسم» می شد.

حمله اسرائیل به عراق و تخریب پایگاه اتمی آن که در واقع هشدار می به آن کشور بود، صدام را متوجه آسیب پذیری عراق و نتایج شوم رقابت های تسلیحاتی بویژه درک موقعیت خود در حین جنگ با ایران ساخت. آمریکا بخاطر خصومت با جمهوری اسلامی، در کنار عراق قرار گرفت و در سال ۱۹۸۴، پس از ۱۷ سال قطع رابطه با عراق، روابط دو کشور از سر گرفته شد که پیامد آن سرازیر شدن سیل کمک های مالی و تسلیحاتی از سراسر جهان به سوی عراق بود؛ در حالی که ایران تحت محاصره اقتصادی آمریکا قرار داشت. نکته جالب توجه آن که در این دوره از جنگ، عراق علیرغم تمامی کمک های نظامی - مالی غرب و دنیای عرب، در حال عقب نشینی بود و ایران پیوسته به پیروزی هائی نائل می شد.

اما از دیدگاه صدام حسین، سیاست واشینگتن ابهاماتی داشت که درک آن برای وی مشکل می نمود، زیرا با توجه به نزدیکی اسرائیل و آمریکا، اظهارات مقامات اسرائیلی در ضدیت با عراق عجیب بود. به همین سبب، در سال ۱۹۸۶، باب وودوارد^{۳۵} روزنامه نگار معروف آمریکائی طی مقاله ای نوشت: «ویلیام کیسی رئیس سیا، طی سفر محرمانه ای به عراق به صدام حسین اطمینان داده که آمریکا همچنان بر موضع خود مبنی بر پشتیبانی مالی - نظامی از عراق در جنگ با ایران، بویژه در آسیب رساندن به منابع اقتصادی ایران، پابرجاست.»^{۳۶} اما بدگمانی و سوءظن صدام حسین نسبت به سیاست های آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریگان بیشتر شد. خانم آپریل گاسپی^{۳۷} در برابر کمیته روابط خارجی سنا توضیح داد که «صدام حسین در عین حال که مطمئن بود ما در جنگ ایران و عراق از او حمایت می کنیم و در واقع چراغ سبز داده ایم، اما بر این پندار هم بود که مانند زمان ریاست جمهوری نیکسون که مخفیانه به کردهای شورشی عراق کمک می کردیم، حال نیز آمریکا خواهان سرنگونی رژیم اوست.»^{۳۸}

به این ترتیب به نظر می رسد که در این دوره (۱۹۹۰-۱۹۸۱) سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس را پرده ای از ابهام پوشانده و به بیان روشن تر، دچار ابهام و سردرگمی بوده است. تنها می توان امیدوار بود که وقتی سرانجام اسناد طبقه بندی شده نظامی آمریکا منتشر گردد، حقایق روشن شود. به هر حال، زمانی که واشینگتن در برابر تهاجم نظامی عراق به کویت تصمیم به مداخله نظامی گرفت، تا حدودی ابهام جهت گیری های سیاسی واشینگتن برطرف شد و از آن پس آمریکا در بازی های سیاسی منطقه خلیج فارس، نقش اول را برعهده گرفت.

پ - عراق، هدف ایالات متحده آمریکا

فاصله میان پایان جنگ اول خلیج فارس (جنگ ایران و عراق) و آغاز جنگ دوم خلیج فارس (تهاجم عراق به کویت) و شروع عملیات طوفان صحرا از سوی آمریکا را می توان دوره تحرك سیاسی آمریکا در منطقه به شمار آورد؛ دوره ای که بدگمانی دوجانبه آمریکا و عراق به نقطه اوج خود رسید و گریزی از جنگ نبود.

دیدگاه واشینگتن

حادثه مهمی که در این دوره ابهام و پیچیدگی روی داد آن بود که درست دو ساعت پیش از ملاقات سعدون حمادی معاون نخست وزیر عراق (که بعداً در

اسرائیل بود که خطر فزاینده عراق را برای منطقه گوشزد می کرد و هشدار می داد؛ همچنان که در ویران ساختن پایگاه موشکی عراق پیشقدم گردید^{۲۱} و پس از این واقعه بود که صدام در پاسخ به این اقدام جسورانه اسرائیل نطق مهم و معروف دوم آوریل خود را ایراد نمود و ضمن آن گفت «در برابر خداوند سوگند می خورم که چنانچه اسرائیل بخواهد اقدامی بر ضد عراق انجام دهد، نیمی از آن کشور را به آتش بکشم و برای این کار نیازی به سلاح های هسته ای نیست، چون به اندازه کافی سلاح های شیمیایی در اختیار داریم.» و اسرائیل نیز بلافاصله اعلام داشت که در صورت چنین اقدامی از جانب عراق، آن کشور را با بمب اتمی ویران خواهد ساخت. آمریکا نیز اظهارات صدام را نوعی دشنام و اهانت خواند و غیر مستولانه تلقی نمود.^{۲۲} بی آمد تیرگی روابط آمریکا و عراق که بیوسته وخیم تر می شد، اخراج دیپلمات های عراقی و آمریکایی از دو طرف بود. در همین زمان دولت ایالات متحده آمریکا هم به منظور رفع کدورت های ظاهری و هم تحقیق و بررسی بیشتر، هیاتی مرکب از پنج سناتور به رهبری سناتور «باب دول»^{۲۳} را در آوریل ۱۹۹۰ به بغداد فرستاد. صدام حسین همچنان به شکوه و شکایت خود از آمریکا و انگلستان که در حمایت از اسرائیل قصد سرنگونی رژیم او را داشتند ادامه می داد و دولت آمریکا در پاسخ و به منظور ابراز حسن نیت خود، اظهارات شخص رئیس جمهور را که به هنگام سفر، تلفنی به او ابراز گردیده بود مبنی بر این که آمریکا خواهان حفظ روابط حسنه با عراق است، تکرار می کرد.^{۲۴}

نشانه ها از جانب واشینگتن ضد و نقیض می نمود و صدام حسین نمی دانست به حرف سناتور دول و جان کلی اعتماد کند یا اقدامات خصمانه آمریکا را باور کند؟^{۲۵} در ۲۷ ژوئیه همان سال وقتی واشینگتن، محدودیت های بانکی و بازرگانی تازه ای در مورد عراق در نظر گرفت، سنای آمریکا با ۸۰ رأی و مجلس نمایندگان با ۲۳۴ رأی پیشنهاد اعمال تحریم های جدید اقتصادی در مورد عراق را مطرح ساختند و به آن رأی دادند. سناتور جمهوریخواه نیویورک، «آلفونس م - داماتو»،^{۲۶} یکی از مدافعان سرسخت اسرائیل طی سخنانی در مجلس صدام حسین را «یک قصاب و جلاد» توصیف نمود.^{۲۷} به این ترتیب دو کشور خود را برای یک رویارویی و جنگ واقعی آماده و راه را هموار می ساختند.

ب - عوامل و واقعیت ها

واقعیت این است که عامل مهم و اساسی در جهت گیری و اتخاذ مواضع سرسختانه عراق در قبال غرب و بویژه آمریکا، در طی این دوره بحرانی را باید وضع اقتصادی عراق بعد از پایان جنگ با ایران دانست. برخلاف ایران که از هر نوع کمک خارجی محروم بود، خواسته های عراق از هر نوع توسط دوستان و متحدان تأمین می گردید، یعنی هر چه می خواست در اختیارش قرار می گرفت. نتیجه آن شد که عراق در سال ۱۹۹۰ هشتاد میلیارد دلار بدهی بالا آورده بود و لذا نیاز مبرمی به پول داشت. رهبران عراق برای تأمین نیازهای خود بر دو راه حل تکیه می کردند. نخست آنکه کشورهای عربی نفتخیز خلیج فارس را ناگزیر سازند از بخش اعظم بدهی های این کشور که مربوط به زمان جنگ ایران و عراق بود چشم پوشی کنند، دوم این که اوپک را قانع کنند که بهای هر بشکه نفت را تا ۲۲ دلار افزایش دهد تا عراق بتواند سرمایه لازم برای بازسازی کشور و جبران صدمات اقتصادی ناشی از جنگ در اختیار داشته باشد.

امتناع سرسختانه عربستان، کویت و امارات عربی متحده، سه کشور دوست و متحد عراق در جنگ با ایران، از پذیرش پیشنهاد عراق، خشم این کشور را برانگیخت، زیرا سه کشور مزبور که با جمعیت کم و درآمد سرشار نفت از کشورهای ثروتمند حاشیه خلیج فارس محسوب می شدند و بیشتر درآمدهای نفتی خود را در کشورهای غربی سپرده یا سرمایه گذاری کرده بودند، تحت فشارهای سیاسی حاضر به همکاری و قبول پیشنهاد عراق نمی شدند و صدام نیز به خوبی به این حقیقت واقف بود. به همین دلیل نیز

اسرائیل برای سرنگونی رژیم بغداد، در حال شکل گرفتن است و احساسات ضد غربی جو تازه ای در عراق به وجود می آورد. از نظر صدام حسین رویدادهای بعدی در جهت تقویت و اثبات این مدعا بود. از نشانه هایی که صدام آن را در جهت سرنگونی خود می پنداشت، اعلامیه های مربوط به حقوق بشر بود که پیایی بر ضد عراق انتشار می یافت؛ به این معنی که در دهم فوریه ۱۹۹۰، گروه تحقیق حقوق بشر در خاورمیانه که مرکز آن در نیویورک است طی اعلامیه شدیدالحنی رژیم عراق را بعنوان یکی از خشن ترین و سرکوب گزترین رژیم های حکومتی دنیا معرفی کرد و کمتر از دو هفته بعد از این اعلامیه، در گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا نیز اعلام شد که «عراق از لحاظ نقض حقوق بشر در دنیا، در طول سال ۱۹۸۹ در ردیف اول قرار گرفته است.»^{۲۸} خالی از فایده نخواهد بود چنانچه اضافه کنیم که در همان سال سازمان عفو بین الملل نیز اعلامیه های مشابهی در محکومیت عراق منتشر ساخت.

دولت آمریکا که از خرابی فزاینده روابط دو کشور آگاه بود، «جان کلی»^{۲۵} معاون وزارت خارجه را در رأس هیاتی در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۹۰ به بغداد اعزام داشت تا علاقه مقامات آمریکایی به بهبود روابط دو کشور را به زمامدار عراق خاطر نشان سازد و «کلی» عراق را بعنوان عامل تعدیل کننده در منطقه توصیف کرد.^{۲۶} اما هنوز چند روز از این اظهارات نگذشته بود که رادیو صدای آمریکا در بخشی از برنامه خود به زبان عربی که بعنوان «نظر رسمی مقامات آمریکا» تلقی می شود، دولت عراق را در ردیف جنایتکارترین رژیم های دنیا به سختی مورد حمله قرار داد و حتی از مردم عراق خواست برای سرنگونی رژیم سفاک بغداد قیام کنند. لحن گوینده و محتوای برنامه به اندازه ای تند و زنده بود که سفیر آمریکا در بغداد خود را ناگزیر دید از مقامات مافوق خود بخواهد که در این مورد از دولت عراق رسماً عذرخواهی کنند.^{۲۷} دولت آمریکا نیز طبق رویه معمول تشریفاتی، دستور تحقیق در این مورد صادر کرد. به گفته همسر سفیر آمریکا در عراق که بعداً فاش شد، صدام حسین پس از این رویدادها دیگر تردیدی نداشت که آمریکا قصد براندازی رژیم او را دارد. به این ترتیب جو سیاسی در عراق از اواخر فوریه ۱۹۹۰ بکلی تغییر یافت و مطبوعات عراق مرتباً هشدار می دادند که استعمارگران غربی و در رأس آنها آمریکا در صدد تغییر رژیم عراق و صدمه زدن به این کشور می باشند. از سوی دیگر، دولت بغداد نیز برای جلب حمایت کشورهای عربی و همچنین اروپایی هیأتی را به این کشورها گسیل داشت و همزمان دست به یک رشته عملیات تبلیغاتی در جهت نشان دادن پیشرفت های تکنولوژیک عراق زد. از جمله، صدام حسین شخصاً طی یک سخنرانی رادیو - تلویزیونی احتمال دسترسی عراق به بمب هسته ای را خاطر نشان ساخت. در همین موقع خبر درگذشت «جرالد بول»^{۲۸} دانشمند اتمی تابع کانادا که در برنامه های هسته ای عراق مشارکت داشت منتشر گردید و شایعات حکایت از آن داشت که مأموران امنیتی اسرائیل (موساد) او را در آپارتمانش به قتل رسانده اند. این خبر بعدها از جانب منابع اسرائیلی مورد تأیید قرار گرفت.^{۲۹}

به این ترتیب از آوریل ۱۹۹۰، بحران و تنش میان واشینگتن، لندن، تل آویو و یکسو و بغداد از سوی دیگر ابعاد گسترده ای یافت، بطوری که ملک حسین پادشاه اردن که بعنوان شخصیتی ملایم و زیرک معروف شده، اعلام کرد که غربی ها مبارزه شدیدی را بر ضد عراق از سر گرفته اند.^{۳۰}

غیر قابل اجتناب بودن درگیری

اتخاذ مواضعی چنان سخت و شدید تنها می توانست به یک نتیجه منتهی گردد: در هم ریخته شدن تمام عوامل ایجاد تعادل و امنیت در منطقه.

الف - یک دوره سراسر بحران فزاینده

اسرائیلی ها را باید پیش آهنگ این مبارزه دانست زیرا قبل از همه،

اعلام داشت که نیروهای نظامی آمریکا به منظور دفاع از عربستان به منطقه اعزام شده‌اند. وی نظرها و خواسته‌های آمریکا را چنین برشمرد:

«نخست، خروج بی قید و شرط نیروهای عراقی از کویت؛ دوم، اعاده حکومت قانونی کویت؛ پایبند بودن دولت ایالات متحده، همچون گذشته از زمان ریاست جمهوری روزولت تا ریگان، به حفظ ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس؛ چهارم، تعهد و التزام شخص خودش به حفظ جان و زندگی اتباع آمریکائی ساکن منطقه».^{۲۸}

جیمز بیکر وزیر خارجه وقت آمریکا نیز به نوبه خود در مجلس نمایندگان در توجیه سیاست تهاجمی دولت بوش گفت: «وابستگی جهان به منابع انرژی خلیج فارس و لزوم حفظ دسترسی به آن يك واقعیت حیاتی است که صدام حسین می‌توانست با قطع آن، نظام اقتصادی جهان را به مخاطره اندازد».^{۲۹}

(دنباله دارد)

قابل درک است که چرا صدام در سخنرانی معروف خود به مناسبت بیست و دومین سال به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق، سخت به آنها حمله کرد و گفت «درحالی که عراق با تمام وجود از این سه کشور دفاع کرده و یکی از دلایل جنگ با ایران نیز دفاع از آنها بوده، اما این کشورها به جای سیاس، از پشت به عراق خنجر می‌زنند». از دیدگاه رهبران عراق، مطامع استعماری آمریکا ایجاب می‌کرد که بر نفت ارزان خلیج فارس تسلط داشته باشد و لزوماً به تضعیف عراق همت گمارد. به این ترتیب، حمله عراق به کویت از نظر رهبران عراق کاملاً قابل توجیه بود زیرا عراق نه تنها بر پایه بهانه قدیمی ادعای ارضی خود نسبت به کویت عمل می‌کرد و در صورت موفقیت مقاصد اقتصادی - سیاسی عراق نیز تأمین می‌شد، بلکه به قدرت برتر در اوپک تبدیل می‌گردید.

ایالات متحده آمریکا نیز دست به کار شد و تئوری‌های خود را مرحله به مرحله و با شتاب به اجرا درآورد. جورج بوش در هشتم اوت ۱۹۹۰ رسماً

□□ یادداشت‌ها:

1. Baker dans l'émission «This Week with David Brinkley», du 17 mars 1991.
۲. صدام حسین نیز در جنگ ایران و عراق می‌کوشید موضوع را به مناقشه اعراب و اسرائیل پیوند دهد اما ناکام ماند.
۳. در سال ۱۹۴۹.
4. Sholomo HILLEL, Operation Babylone, New York, Doubelav, 1987, p 286.
۵. Rafael - Eitan فرمانده ارتش این کشور در سال ۱۹۸۲ که جنگ را در جنوب لبنان هدایت می‌کرد.
6. Patrick SEALE, Assad of Syria: The Struggle for the middle East, BERKLEY, University of California Press, 1988, p 243.
7. Benjamin BEIT - HALLAHMI, The Israeli Connection, New York, Pantheon Books, 1987, p 8.
8. Helen CHAPIN METZ, Israel: A Country Study, Third Edition Washington DC: Headquarters, Department of the army, 1990, pp 233 et 319.
9. Ref n° 3, BEIT - HALLAHMI, p11.
۱۰. حزب بعث در ۱۹۶۳ قدرت را در سوریه به دست گرفت.
11. Stephen C. PELETIERE, Douglas V. JOHNSON II et Leif R. ROSENBERG: «Iraqi Power and US. Security in the Middle East», Carlisle BARRACKS, PA: Strategic Studies Institute, US Army War College, p 60.
12. Seymour M. HERSH, The price of Power, Kissinger in the Nixon White House, New York, Summit Books, 1983, p 452.
13. Henry A. Kissinger, «Years of upheaval», Boston: Little, Brown and Company, 1982, p 941.
۱۴. در این مذاکرات فقط سه نفر حضور داشتند: شاه، صدام حسین و بومدین رئیس جمهور وقت الجزایر که گفته‌های شاه را از فرانسه به عربی برای صدام ترجمه می‌کرد.
15. Helen Chapin Metz, «Iraq, A Country Study», fourth edition, Washington DC, US Government Printing Office, 1990, p 263.
16. José Garçon, «La France et le conflit Iran - Irak», Politique Etrangere, n°2, 1987.
17. Christine Moss Helms, «Iraq: Eastern Flank of the Arab World», Washington DC, The Brookings Institute, 1984, p 150.
18. Washington Post, 20 mai 1987, les textes figurent aussi dans le New York Times du 24 janvier 1980.
19. Patrick Seale, «Assad of Syria» reference déjà citée, p 357.

20. Steven EMERSON, «Capture of a Terrorist», NYT Sunday Magazine, 21 avril 1991.

21. Bob Woodward.

22. Bob Woodward, Veil: The Secret Wars of the CIA 1981-1987, New York, Simon et Schuster, 1987, p 480.

23. April C. GLASPIE.

24. April C. GLASPIE, Commission des affaires étrangères du Senat, du 20 mars 1991.

۲۵. همان منبع قبلی.

26. Reference déjà citée, Iraqi Power and US Security in the Middle East, p 45.

۲۷. همان منبع.

28. Pierre Salinger and Eric Laurent, Secret Dossier, The Hidden Agenda Behind the Gulf War, New York, Penguin Books, 1991.

29. Clairbone - PELL.

30. Tom KENWORTHHT, Washington Post, 28 septembre 1988.

31. David B. Ottaway, Washington Post, 25 octobre 1988.

32. Reuters, Washington Post, 12 septembre 1988.

33. Washington Post, 20 decembre 1989.

34. The State Department's annual Country Reports on Human Rights Practices for 1989.

35. John KELLY.

۳۶. جنگ خلیج فارس در اسناد محرمانه، نوشته پیرسالینجر که در ایران توسط هوشنگ لاهوتی ترجمه شده است.

۳۷. همان مأخذ.

38. Gerald BULL.

39. David HALEVY, Scott MALONE et Sam HEMINGWAY, Outlook Section, Washington Post, 10 février 1991.

40. Youssef M. IBRAHIM, New York Times, 10 avril 1990.

41. Caryle MURPHY, Washington Post, 12 avril 1990.

42. The Economist, «kuwait, How the West Blundered», 29 septembre 1990, pp 19 à 21.

43. Bob DOLE.

۴۴. جنگ خلیج فارس در اسناد محرمانه.

45. Don OBERDOFER, «Was War Inevitable?», Washington Post Magazine, 17 mars 1991, p 22.

46. Alphonse M. D'AMATO.

47. Steven A. HOLMES, New York Times, 28 juillet 1990.

48. Président Georges BUSH, «The Arabian Peninsula: US Principles», Current Policy, No 1292, Washington DC, Bureau of Public Affairs, 8 août 1990, p 1.

49. Secretary of State James Baker, «America's State in the Persian Gulf Crisis», Current Policy No 1297, Washington DC, Bureau of Public Affairs, 4 septembre 1990 p 1 et 2.